



د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!

	<p>مؤلف : شاد روان استاد علی اصغر بشیر هروی</p> <p><b>از کتاب</b> <b>هزار و یک</b> <b>حکایت</b> ادبی و تاریخی</p>		<p><b>شاد روان استاد علی اصغر</b> <b>« بشیر هروی »</b></p>
--	---	--	--

تاریخ نشر : 2 اپریل 2017 م

## حکایت 251

میازار موری که دانه کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است

« سعدی »

## تکذیب شاعر

یکشب حجاج بن یوسف ستمگر معروف به بیدار خوابی افتاد و هر چه تلاش کرد خواب بچشمانش راه نیافت گفت :

در زندان تفحص کنید اگر کسی از اهل ادب زندانی باشد او را بیاورید که ساعتی با او سخن بگویم و وقت بگذرانم .

جستجو کردند و مردی ادیب را یافتند و نزد وی حاضر آوردند .

حجاج سبب حبس و بند او را پرسید و او گفت :

پسر عمی داشتم که میگویند قتل نفس کرده است و گریخته، مرا بجای او بزدان انداخته و میگویند تا او را پیدا نکنی رها نخواهی شد .

حجاج گفت:

صدق الشاعر!

و آنگاه شعری را که ترجمه اش چنین است ، انشاد نمود :

من پسر عمی دارم ، که همیشه از ارتکاب گناه خویش میشود.

ولی روز کار همواره گردن جوانمردان را بگناه پسر عم گناهکار می آزارد .

ادیب گفت :

خدای تعالی را راستگوتر است که می فرماید: ولاتزروا زره و زر آخری ( گناه کسی را بگردن دیگری  
نمیاندازند و بار کسی را کسی بر نمیدارد )

حجاج را این جواب بسیار پسندیده آمد و گفت :

صدق و صدق الله عزوجل و کذب الشاعر

بپس یکهزار درهم باو بخشیده ویرا رها نمود .

سلسله این حکایات ادامه دارد

\*\*\*\*

[www.24sahat.com](http://www.24sahat.com)

[www.said-afghani.org](http://www.said-afghani.org) - بازگشت به صفحه اصلی